**تلاش‌های نافرجام برای اثبات امامت از**

**آیه ولایت «** **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ...»**

**نوشته:**

**دکتر طه الدلیمی**

**مترجم:**

**حسن انصاری**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | تلاش‌های نافرجام برای اثبات امامت از آیه ولایت « إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ...» | | | |
| **عنوان اصلی:** | آية الولاية وعلاقتها بالإمامة. | | | |
| **مؤلف:** | دکتر طه الدلیمی | | | |
| **مترجم:** | حسن انصاری | | | |
| **موضوع:** | بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، امامت و مهدویت، خمس) | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[مقدمه به قلم نگارنده 3](#_Toc491541887)

[پیشگفتار در مورد حجیت استدلال از آیات محکم و متشابه قرآن 4](#_Toc491541888)

[عدم صحت استدلال از این آیه بر امامت 6](#_Toc491541889)

[این آیه متشابه است نه محکم 6](#_Toc491541890)

[توضیح بیشتر مطالب فوق 7](#_Toc491541891)

[سیاق آیه: 7](#_Toc491541892)

[سبب نزول 10](#_Toc491541893)

[آیات دیگری که در آن‌ها کلمة «ولی» آمده است 12](#_Toc491541894)

[ده چیزناممکن 13](#_Toc491541895)

[اصلی که باعث جدایی صف مؤمنان از کافران می‌گردد! 16](#_Toc491541896)

[شما می‌گوئید یا این که الله گفته است؟ 22](#_Toc491541897)

مقدمه به قلم نگارنده

الحمد لله رب العالـمين والصلاة والسلام على رسول رب العالـمين.

این کتابچه‌ی به ظاهر کوچک در برگیرنده مفاهیم بزرگ و گسترده‌ای است که در آن پیرامون آیه‌ای که شیعه آن را «آیه ولایت» می‌نامند سخن به میان آورده‌ام. و این که چقدر استدلال آن‌ها از این آیه در مورد امامت که به اعتقادشان اصلی از اصول دین اسلام بلکه پایه اسلام و حد فاصل بین اسلام و کفر می‌باشد درست است. این مطلب حسب و منهج قرآنی در بیان اصول و اثبات آن ارائه گردیده است.

و از خداوند می‌خواهم که آن را برای دنیا و آخرت نویسنده و خواننده مفید قرار دهد چه او شنوای دانا است.

پیشگفتار  
در مورد حجیت استدلال از آیات محکم و متشابه قرآن

باید دانست که اصول و پایه‌هائی که دین بر آن‌ها قرار دارد نباید همزمان احتمال صحت و خطا را داشته باشند. زیرا اگر چنین باشد اساسا دین دچار تزلزل می‌گردد چرا که در آن صورت اصول و مبانی آن ممکن است حق و یا باطل باشند. و چنین دینی، دین نامیده نمی‌شود، زیرا که مبنای دین باید قطعی و یقینی باشد.

از اين رو لازم است دلیلی که از آن اصلی سرچشمه می‌گیرد مطلقا فاقد احتمال باشد و چنین منبعی جز قرآن که خداوند شخصا حفاظت آن را به عهده گرفته است وجود ندارد. ولی آیات قرآنی – طبق فرموده خداوند – به دو بخش تقسیم می‌شوند که عبارت‌اند از:

1. بخشی صریح و محکمات‌اند که فقط بر معنای واحدی دلالت دارند.
2. و بخشی احتمال دو معنای متضاد و گاهی بیش از آن را دارند که متشابهات نامیده می‌شوند.

پس واجب است دلیلی که منبع اصلی از اصول دین می‌شود از میان آیات صریح و محکم قرآن باشد نه از آیات ظنی و متشابه، چرا که خداوند پیروی از متشابهات و تکیه بر آن‌ها را مورد نکوهش قرار داده است: ﴿فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ﴾ [آل‌عمران: 7]. «کسانی که دل‌هایشان کژی وجود دارد، دنبال متشابهات می‌روند»، این مطلب را بعد از آن فرمود که آیات قرآن را به دو نوع محکم و متشابه معرفی نمود و فرمود: ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٞ﴾ [آل‌عمران:7].

و بدینصورت اصول دین از احتمال خطا محفوظ ماند، به دلیل این که هر آیه لفظا از تحریف محفوظ است و از نظر معنا نیز آیات محکمات صریح الدلالة می‌باشند و احتمال تحریف آن‌ها منتفی است. و با همین شیوه اصولی همچون توحید، نبوت و سایر اصول اعتقادی مانند نماز، روزه، ارکان اسلام و نیز اصول محرمات مانند قتل، زنا و دروغ به اثبات رسیده است و نیاز به رأی و یا روایت هیچکس نیست. پس برای اثبات اصول نمی‌توان از محکمات قرآن بی‌نیاز ماند.

و قبل از پرداختن به آیه و دلالت عدم دلالت آن بر امامت لازم است، بدانیم که اختلاف در مورد امامت، اختلافی است اصولی چرا که گروه امامیه آن را همچون نبوت اصلی از اصول دین می‌دانند و منکر آن را کافر می‌پندارند. پس هنگامی که امامت چنین جایگاهی در دین دارد باید نصوصی که امامت از آن‌ها به اثبات می‌رسد محکم، صریح و قطعی الدلاله باشند نه متشابه وظنی که احتمال معنی دیگری داشته باشند.

اکنون باید دید که آیا دلالت این آیه بر امامت، صریح و قطعی و قابل استدلال است یا ظنی و متشابه و غیر قابل استدلال می‌باشد، و جز تلاش نافرجام و لج‌بازی چیز دیگری نیست.

عدم صحت استدلال از این آیه بر امامت

خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ ٥٥﴾ [المائدة: 55].

ترجمه: «ولی (دوست و یاور) شما، الله و رسولش و مؤمنانی هستند که فروتنانه نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند».

این آیه متشابه است نه محکم

دلیل بر بطلان استدلال از این آیه بر اصل امامت، دارانبودن شرائطی است که قبلا ذکر گردید و آن عبارت بود از محکم و قطعی‌بودن دلیل به گونه‌ای که به صورت صریح و شفاف بیانگر مطلب باشد.

پس این آیه مشتباه است و به هیچ وجه قابل استدلال برای امامت چه عموما و چه خصوصا برای علی یا کسی دیگر نیست. و استدلال از آن در این مورد براساس ظن و گمان و استنباط و احتمال می‌باشد که چنین چیزی در مورد اصول دین صحیح نمی‌باشد و استدلال از این بر امامت در واقع پیروی از متشابهات است، چیزی که قرآن ما را صراحتا از آن منع کرده است: ﴿فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ﴾.

گروه امامیه می‌گوید: امامت علی مانند نبوت محمد و حتی الوهیت خداوند قطعی است و انکار آن مانند انکار رسالت پیامبر و انکار الوهیت خداوند می‌باشد.

چنین ادعایی نیاز به دلیلی قرآنی و صریح دارد، همانگونه که در مورد رسول الله فرموده است: ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِ﴾ [الفتح: 29] «محمد پیامبر خدا» و مانند آن نصوص دیگری که در مورد نبوت رسول الله وجود دارد در غیر اینصورت چنین ادعایی باطل است.

آنچه تا اینجا بیان گردید، خلاصه رد قاطعی است بر استدلال از آیه فوق بر امامت و اما مطالب دیگری که در ذیل بیان می‌شود فروعی است که جهت تکمیل مطلب فوق و استفاده بیشتر بیان می‌گردد.

توضیح بیشتر مطالب فوق

سیاق آیه:

این آیه ضمن تعدادی آیات که موضوع اساسی آن‌ها نهی از دوستی با کافران و امر به دوستی با مؤمنان است بیان گردیده.

در آغاز خداوند از دوستی با یهود و نصارا منع فرموده، سپس دوستی را فقط با مؤمنان روا داشته و در پایان نیز از دوستی با یهود و نصارا و کفار منع کرده است. چنانکه فرموده:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلۡيَهُودَ وَٱلنَّصَٰرَىٰٓ أَوۡلِيَآءَۘ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَإِنَّهُۥ مِنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٥١ فَتَرَى ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ يُسَٰرِعُونَ فِيهِمۡ يَقُولُونَ نَخۡشَىٰٓ أَن تُصِيبَنَا دَآئِرَةٞۚ فَعَسَى ٱللَّهُ أَن يَأۡتِيَ بِٱلۡفَتۡحِ أَوۡ أَمۡرٖ مِّنۡ عِندِهِۦ فَيُصۡبِحُواْ عَلَىٰ مَآ أَسَرُّواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ نَٰدِمِينَ ٥٢ وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَهَٰٓؤُلَآءِ ٱلَّذِينَ أَقۡسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهۡدَ أَيۡمَٰنِهِمۡ إِنَّهُمۡ لَمَعَكُمۡۚ حَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ فَأَصۡبَحُواْ خَٰسِرِينَ ٥٣ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ يُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖۚ ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ ٥٤ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ ٥٥ وَمَن يَتَوَلَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَإِنَّ حِزۡبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡغَٰلِبُونَ ٥٦ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ دِينَكُمۡ هُزُوٗا وَلَعِبٗا مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِكُمۡ وَٱلۡكُفَّارَ أَوۡلِيَآءَۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ٥٧﴾ [المائدة: 51-57].

ترجمه: «ای مؤمنان! یهود و نصارا را به دوستی نگیرید، بعضی از آن‌ها دوستان بعضی دیگر هستند و هرکس از شما که آن‌ها را به دوستی بگیرد او از آنان است. خداوند سمتگران را دوست ندارد. تو می‌بینی کسانی را که دل دل‌هایشان بیماری است به سوی آنان در شتاب‌اند می‌گویند: می‌ترسیم که مصیبتی دامنگیر ما بشود، امید است که خدا از جانب خویش پیروزی یا مساله‌ای دیگر بیاورد آنگاه آن‌ها به خاطر آنچه در دل‌هایشان مخفی نموده‌اند پیشمان خواهند شد و مؤمنان خواهند گفت: آیا این‌ها که عمیق‌ترین سوگندها را می‌خوردند که با شما هستند (چنین نمودند) اعمال آن‌ها نابود شد و از زیانکاران شدند. ای مؤمنان! هرکس از شما از دینش برگردد به زودی خداوند ملتی را خواهد آورد که آن‌ها را دوست خواهد داشت و آن‌ها نیز خدا را دوست خواهند داشت، به خاطر در مقابل مؤمنان فروتن و در مقابل کفار چیره خواهند بود، در راه الله به جهاد خواهند پرداخت و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای نمی‌هراسند. این فضل خدا است که آن را به هرکس که بخواهد می‌بخشد و خدا واسع داناست. دوست شما الله و رسولش و مؤمنانی هستند که فروتنانه نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و هرکس که خدا و پیامبر و مؤمنان را به دوستی بگیرد (حزب خداست) و حزب خدا پیروز است. ای مؤمنان! کسانی را که دین شما را به مسخره و بازی گرفته‌اند از اهل کتاب و کافران به دوستی نگیرید اگر مؤمن هستید».

در این آیات با دقت تدبر نمائید به دو نوع موالات و دوستی برمی‌خورید که از یکی منع کرده و به دیگری دستور داده است.

از دوستی با کافران منع و به دوستی با مؤمنان دستور داده است.

در واقع می‌توان گفت که در اینجا یک بحث یعنی موالات و دوستی مطرح شده که در مورد کفار از آن منع شدده و در مورد مؤمنان بدان دستور داده شده است.

اگر ولایت مطرح شده در این آیات معنی غیر از دوستی و تعاون داشت و بیانگر معنی خاص مانند امامت می‌بود آنگونه که شیعه بدان معتقد هستند، خداوند نباید تنها از ولایت یهود و نصارا منع می‌کرد، بلکه از ولایت مؤمنان نیز منع می‌کرد چرا که امامت در این آیه – طبق اعتقاد شیعه – منحصر به علی است و باید تعبیر قرآنی از شخص ایشان نام می‌برد تا دلالت آیه بر مطلب مورد نظر صریح و قاطع بوده احتمال هر معنی دیگری را نفی می‌نمود. به عنوان مثال باید چنین می‌فرمود:

«لا تتخذوا اليهود والنصارى ولا تتخذوا المؤمنين سوى علي أولياء». «یهود و نصارا و مؤمنان جز علی را به امامت نگیرید».

یا این که اصلا ذکری از یهود و نصارا به میان نمی‌آورد، زیرا به امامت‌گرفتن آن‌ها اساسا امکان‌پذیر نیست، و فقط می‌فرمود: «لا تتخذوا الـمؤمنين سوى عليا أولياء» «هیچ مؤمن جز علی را به امامت نگیرید». زیرا وقتی فرد خردمند و عاقلی می‌خواهد مطلب مهمی به مخاطبش منتقل نماید، کلام را به گونه‌ای آغاز می‌کند که در شنونده زمینه را برای فهم همان مطلب آماده سازد. نه این که به بیان مطالبی بپردازد که هیچ ربطی با اصل مطلب نداشته باشند.

چنین روشی کار دیوانگانی است که سخنان پراکنده و بی‌ربط بر زبان می‌آورند.

خواننده‌ی آیات فوق به خوبی درمی‌یابد که به هیچ وجه از آیات قبل و بعدی این آیه چنین مساله‌ای فهمیده نمی‌شود مگر این که گفته شود آیه امامت در وسط آیات دیگری قرار گرفته و هیچ ربطی باهم ندارند و می‌توان آن را از آنجا، جابجا کرد که بطلان چنین گفته‌ای آشکاراست.

بنابراین یا این که آیه مورد بحث با آیات قبل و بعد هماهنگ بوده، مراد از ولایت، دوستی و همکاری است یا این که اصلا جای این آیه اینجا نبوده و هیچ تناسبی با یکدیگر ندارند که چنین تصوری در مورد قرآن باطل بلکه کفر است. و از طرفی معنی امامت نیز بدون چنین تصوری، از آیه فهمیده نمی‌شود، خود دانید!.

سبب نزول

سبب نزول آیه باعث روشنگری بیشتری در این مورد خواهد بود ابن جریر طبری، بیهقی و ابن اسحاق در «سیرت» از ولید بن عباده بن صامت نقل کرده‌اند که در غزوه بنی قینقاع عبدالله بن ابی که از هم‌پیمانان آن‌ها بود به حمایت از یهود برخاست، ولی عباده بن صامت که او نیز هم پیمان یهود بود نزد رسول اکرم آمد و از پیمان خویش با یهود اعلام برائت کرد و حمایت خود را از خدا، پیامبر و مؤمنان اعلام نمود. آنگاه در مورد او و عبدالله بن ابی این آیه نازل گردید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلۡيَهُودَ وَٱلنَّصَٰرَىٰٓ أَوۡلِيَآءَۘ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَإِنَّهُۥ مِنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٥١ فَتَرَى ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ يُسَٰرِعُونَ فِيهِمۡ يَقُولُونَ نَخۡشَىٰٓ أَن تُصِيبَنَا دَآئِرَةٞۚ فَعَسَى ٱللَّهُ أَن يَأۡتِيَ بِٱلۡفَتۡحِ أَوۡ أَمۡرٖ مِّنۡ عِندِهِۦ فَيُصۡبِحُواْ عَلَىٰ مَآ أَسَرُّواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ نَٰدِمِينَ ٥٢ وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَهَٰٓؤُلَآءِ ٱلَّذِينَ أَقۡسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهۡدَ أَيۡمَٰنِهِمۡ إِنَّهُمۡ لَمَعَكُمۡۚ حَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ فَأَصۡبَحُواْ خَٰسِرِينَ ٥٣ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ يُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖۚ ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ ٥٤ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ ٥٥ وَمَن يَتَوَلَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَإِنَّ حِزۡبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡغَٰلِبُونَ ٥٦﴾ [المائدة: 51-56].

بدون تردید این جریان با سیاق آیات همخوانی بشتری چرا که آیات، ما را در مورد دوستی الله و رسول و مؤمنان و اعلام برائت از کافران دستور می‌دهند، کاری که عباده بن صامت انجام داد و از دوستی و همکاری با یهود و کفار بازمی‌دارند کاری که عبدالله بن ابی انجام داد. پس ولایت در اینجا هیچ ربطی به امامت و خلافت ندارد، چرا که در مورد آن اختلافی رخ نداده بود و اختلاف عباده و عبدالله در مورد امامت یهود نبود، بلکه در مورد دوستی و یاری‌دادن آن‌ها بود.

چنانکه این مطلب را خداوند در آیات دیگری نیز بیان داشته است از جمله:

* ﴿لَّا تَجِدُ قَوۡمٗا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ يُوَآدُّونَ مَنۡ حَآدَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَوۡ كَانُوٓاْ ءَابَآءَهُمۡ أَوۡ أَبۡنَآءَهُمۡ أَوۡ إِخۡوَٰنَهُمۡ أَوۡ عَشِيرَتَهُمۡ﴾ [المجادلة: 22].
* ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُوٓاْ ءَابَآءَكُمۡ وَإِخۡوَٰنَكُمۡ أَوۡلِيَآءَ إِنِ ٱسۡتَحَبُّواْ ٱلۡكُفۡرَ عَلَى ٱلۡإِيمَٰنِۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٢٣﴾ [التوبة: 23].

در این آیات هدف این نیست که پدران و برادرانتان را امام نگیرید.

* ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمۡ أَوۡلِيَآءَ﴾ [الممتحنة: 1].
* ﴿وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖ﴾ [التوبة: 71].

هدف این نیست که یکدیگر را امام نگیرید و اگر اینطور باشد تعداد امامان بی‌حد وحصر خواهد بود.

* ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ وَأَبۡشِرُواْ بِٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ ٣٠ نَحۡنُ أَوۡلِيَآؤُكُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ﴾ [فصلت: 30 – 31].
* ﴿لَّا يَتَّخِذِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلۡكَٰفِرِينَ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ فَلَيۡسَ مِنَ ٱللَّهِ فِي شَيۡءٍ﴾ [آل عمران: 28].

هر معنی‌ای که کلمه ﴿وَلِيّ﴾ در این آیه دارد، در آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ﴾ نیز همان معنی مراد است، زیرا در هردو آیه از اتخاذ کافرین به عنوان ولی منع و به اتخاذ مؤمنین به عنوان ولی دستور داده شده است. نه مراد از مؤمنین، مؤمنان مشخص و نه مراد از اولیاء ائمه و خلفا هستند.

و اگر کلمه ﴿وَلِيُّكُمُ﴾ به معنی امام بود، آوردن کلمه ﴿إِنَّمَا﴾ توسط خداوند به جای آن باید اشکالی نمی‌داشت اما بطلان چنین تصوری اشکار است.

آیات دیگری که در آن‌ها کلمة «ولی» آمده است

کلمه ولی در ده‌ها آیه ذکر شده که هیچ ربطی به امامت و خلافت ندارند.

* خداوند به نقل از زکریا می‌فرماید: ﴿فَهَبۡ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيّٗا﴾ [مریم: 5].
* ﴿فَإِن كَانَ ٱلَّذِي عَلَيۡهِ ٱلۡحَقُّ سَفِيهًا أَوۡ ضَعِيفًا أَوۡ لَا يَسۡتَطِيعُ أَن يُمِلَّ هُوَ فَلۡيُمۡلِلۡ وَلِيُّهُۥ بِٱلۡعَدۡلِ﴾ [البقرة: 282].
* ﴿ وَمَن قُتِلَ مَظۡلُومٗا فَقَدۡ جَعَلۡنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلۡطَٰنٗا فَلَا يُسۡرِف فِّي ٱلۡقَتۡلِ﴾ [الإسراء: 33].
* ﴿ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِۦ مَا شَهِدۡنَا مَهۡلِكَ أَهۡلِهِۦ﴾ [النمل: 49].

هدف از ولی در اینجا صالح پیامبر است.

* ﴿وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَلِيّٗا وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ نَصِيرٗا﴾ [النساء: 45].
* ﴿وَمَن يُضۡلِلۡ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ وَلِيّٗا مُّرۡشِدٗا﴾ [الکهف: 17].
* ﴿وَمَن يَتَّخِذِ ٱلشَّيۡطَٰنَ وَلِيّٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ فَقَدۡ خَسِرَ خُسۡرَانٗا مُّبِينٗا﴾ [النساء: 119].
* ﴿وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلِيّٞ مِّنَ ٱلذُّلِّ﴾ [الإسراء: 111].
* ﴿ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ [البقرة: 257].

حال سوال این است که چرا «ولی» در یک آیه که مورد نظر شماست به معنی امام است و در ده‌ها آیه دیگر این معنی را نمی‌رساند؟!

ده چیزناممکن

این ادعای شیعه که مراد از ﴿وَلِيُّكُمُ﴾ در این آیه ﴿**إمامكم**﴾ است، امکان‌پذیر نیست مگر بعد از عبور از چندین مانع که عبور از آن‌ها نیز استدلال از این آیه را برای اثبات امامت از دایره از متشابه نیز بیرون می‌کند تا چه رسد از محکم!.

موانع عبارت‌اند از:

1. اثبات قطعی این امر که مراد از ولیکم فقط «امام» است و هدف از آن معنی لغوی کلمه یعنی دوست، یاور و هم‌پیمان نیست. که در جواب این قول حد اقل می‌توان گفت: این ادعا براساس استدلال از متشابه است و کلمه دارای دو معنی لغوی و اصطلاحی است و استدلال از متشابه در اصول که اساس دین به شمار می‌روند به نص قرآن، باطل و مردود می‌باشد.

باید گفت که مرادگرفتن امامت از این آیه به دو شرط امکان‌پذیر است: اولا این که به جای کلمه «ولیکم» کلمه «امامکم» می‌آمد نه مترادفش که معنی دیگری نیز بدهد و مخاطب را دچار اشتباه بکند که در بیان اصول چنین چیزی – استفاده از مترادف به جای کله اصلی – مردود و باطل است. دوم این که به کلمه «امامکم» نیز به گونه‌ای می‌بود که امامت با تمام مواصفاتی که شیعه می‌گویند از آن فهمیده می‌شد و گرنه آن نیز مشتبه و غیر قابل استدلال می‌گردید.

1. اثبات قطعی این امر که جمله ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ برخلاف ظاهرش که به صورت جمع آمده است حمل بر مفرد می‌شود.

در جواب باید گفت این خلاف اصل و مخالف با ظاهر کلمه است و مخالفت با اصل و ظاهر بدون وجود قرینه باطل می‌باشد. و دلیلی برای این امر جز ظن و احتمال وجود ندارد و چنین چیزی در اثبات اصول قابل قبول نیست.

1. اثبات این امر که مراد از فردی که به وسیله کلمه جمع تعبیر شده به طور حتم علی است نه کس دیگر.

باید گفت: نام علی در ایه ذکر نشده است و از آنجا که این مطلب اصلی از اصول دین است باید نام گرامی ایشان به صراحت گرفته می‌شد، چرا که در صورت عدم ذکر نام ایشان امکان اشتباه وجود دارد و اشکال وارد است و چنین چیزی در اثبات اصول پذیرفتنی نیست.

در همین آیه از رسول خدا به صراحت یاد شده و اما در مورد مؤمنین کلی گویی شده، اگر مراد شخص خاصی از مؤمنین بود باید نامش گرفته می‌شد. و گرنه امکان اشتباه وجود دارد و اشکال وارد می‌شود.

و چنین مطلبی مغایر با شیوه کلام باریتعالی است.

1. اثبات این امر که آیه دلالت بر امامت یازده امام مشخص دیگر نیز دارد. چرا که اثبات امامت به صورت مطلق قضیه دیگری است و اثبات امامت هرکدام از امامان به طور مشخص چیز دیگری است که نیاز به دلیل جداگانه دارد.

علاوه بر این، تمامی گروه‌های شیعه در مورد تعیین امامان اتفاق نظر ندارند، به عنوان مثال امامان فرقه اسماعیلیه غیر از امامان فرقه کیسانیه و آن‌ها غیر از امامان فرقه نصیریه، واقفیه، فطحیه و اثناعشری هستند.

این در حالی است که همه فرقه‌ها از همین آیه برای امامت استدلال می‌کنند و چنین چیزی باطل است، زیرا که یک دلیل نمی‌تواند همزمان برای دو تفکر متضاد قابل استدلال باشد. آن هم که تکفیر بقیه فرقه‌های شیعه توسط گروه اثناعشری مزید بر علت است.

1. اثبات این امر که حرف «واو» در جمله ﴿وَهُمۡ رَٰكِعُونَ﴾ حالیه است نه عاطفه که چنین ادعایی نیز براساس گمان و احتمال است که گمان و احتمال در اثبات اصول ارزشی ندارد.
2. اثبات این امر که مراد از رکوع در اینجا، رکوع نماز است نه معنی لغوی آن که فروتنی و خشوع است. چنین ادعایی نیز براساس ظن و احتمال خواهد بود که ارزشی برای اثبات اصول ندارد.
3. اثبات این که علی ثروتمند و دارای نصاب زکات بوده تا مشمول این آیه بشود که فرمود: ﴿يُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ﴾ که چنین چیزی با توجه به دلایل و روایاتی که در این باره وجود دارد که علی هنگام نزول این آیه فقیر بوده است، محال به نظر می‌رسد. و بیان صریح در مورد شخص معین به وصفی که در او نیست دروغ است همچنین آشکارکردن جریانی پنهانی کار هیچ عاقلی نیست تا چه رسد به خدای بلندمرتبه و پاک.

علی اهل پرداخت زکات نبود، چرا که خودش فقیر بود و آن هم ادای زکات در حال نماز مغایر با اعمال نماز و باطل‌کننده آن است، چگونه خداوند براساس چنین عملی اصل عظیمی از اصول دین را بنا نهاد؟!.

اصلی که باعث جدایی صف مؤمنان از کافران می‌گردد!

1. اثبات این امر که علی در حال رکوع انگشتر خود را بخشیده است.

به فرض صحت این جریان، چنین کاری به دو سبب بی‌فایده خواهد بود:

الف) بخشیدن انگشتر در حال رکوع از روایت نقل شده نه از آیه در حالی که خود آیه نیز برای امامت استدلال نیست.

ب) به فرض صحت این روایت حداقل این که می‌توان آن را سبب نزول آیه دانست و یکی از اصول مسلم (نزد طرفین این) است که عموم لفظ معتبر است نه سبب خاص. و اگر بخواهیم هر آیه را مختص سبب بدانیم سایر احکام قرآن از بین خواهند رفت.

بنابراین، گرچه آیه همانگونه که قبلاً اشاره شد در مورد عباده بن صامت نازل شده ولی به او اختصاص ندارد بلکه خطاب به همه مؤمنان در همه زمان‌ها می‌باشد. و این همانند این گفته خداوند است که فرمود: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡرِي نَفۡسَهُ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِۚ وَٱللَّهُ رَءُوفُۢ بِٱلۡعِبَادِ ٢٠٧﴾ [البقرة: 207]. «بعضی از مردم خویشتن را در مقابل کسب رضای الهی می‌فروشند و خدا در حق بندگانش مهربان است».

این آیه در مورد صهیب رومی نازل گردید، آنگاه که در راه هجرت با بخشیدن همه دارائی خویش به کفار برای کسب رضای الهی خود را آزاد نمود. ولی این بدان معنا نیست که جز او کسی دیگر این کار را نکرده است خیر. بلکه جز او افراد زیادی در پی کسب رضای الهی بوده‌اند که حتی از او به مراتب بهتر بوده‌اند مانند ابوبکر و عمر و عثمان و علی .

بنابراین، به فرض صحت روایت بخشیدن انگشتر توسط علی ، فضیلتی بیش برایش ایشان محسوب نمی‌شود، این در حالی است که این روایت به علت انقطاع در بعضی از سنه‌ها و جهالت راویان در بعضی طرق و اتهام به کذب و ضعف در بعضی طرق صحیح نمی‌باشد.

البته این روایت جای بحث مفصلی دارد که ما از آن صرف نظر می‌کنیم، به خاطر این که بحث صحت و ضعف این روایت در مورد «اصول» دین هیچ ارزشی ندارد، چرا که اصول دین تا وقتی که به صراحت در قرآن اساسی نداشته باشد به وسیله روایات ثابت نمی‌شود. بنابراین، نیازی به بحث پیرامون این مساله احساس نمی‌شود([[1]](#footnote-1)).

البته دلائل زیادی وجود دارد که بیانگر جعلی‌بودن این روایت می‌باشند از جمله این که قطعاً علی آدم فیری بوده که زکات بر ایشان واجب نبوده است و همچنین تعارض آن با روایاتی همسان با آن یا قویتر از آن حتی در مصادر خود شیعه!.

اولاً: با روایتی که کلینی در مورد سبب نزول این آیه ذکر کرده است که پارچه‌ی به قیمت هزار دینار صدقه نمود تعارض دارد چنانکه با سند خویش از ابوعبدالله چنین نقل کرده که آیه: ﴿ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ﴾ در مورد امیرالمؤمنین نازل گردید که در دو رکعت اول نماز ظهر در حال رکوع بود و صدای سائلی را شنید که گفت سلام خدا بر تو ای ولی الله و اولاتر به مؤمنان از خودشان بر مسکنیی صدقه نما. ایشان عبای خویش را که هزار دینار قیمت داشت به سوی او انداخت و اشاره نمود که آن را بردار. [اصول کافی: 1 / 288].

دوم این که با رواییت قوی‌تر از خود معارض است و آن روایتی است که کلینی در آن می‌گوید: بر پیامبر و امام زکات واجب نیست.

چنانکه ابوبصیر به ابوعبدالله گفت: آیا بر امام زکات واجب است؟ فرمود: این از محالات است مگر نمی‌دانی که دنیا و آخرت به امام تعلق دارد به هرکس بخواهد آن را می‌بخشد و از طرف خدا به او چنین اجازه‌ای داده شده است، ای ابومحمد امام در حالی شب می‌کند که خداوند حقی به گردن او دارد و او را از آن می‌طلبد. [اصول الکافی : 1 / 409].

کلینی می‌گوید: بنابراین، بر اموال پیامبر و اولیا زکاتی واجب نیست!!.

می‌گوئیم: وقتی زکاتی واجب نیست چگونه علی زکات مالش را در حال رکوع پرداخت نمود؟!.

خلاصه این که در خوشبینانه‌ترین وضعیت این روایت ظنی الثبوت است که براساس ظن نمی‌توان اصلی از اصول دین را پایه‌گذاری نمود.

چنانکه خداوند پیروی از ظن و گمان را نکوهش نموده، فرموده است:

﴿وَمَا لَهُم بِهِۦ مِنۡ عِلۡمٍۖ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّۖ وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغۡنِي مِنَ ٱلۡحَقِّ شَيۡ‍ٔٗا ٢٨﴾ [النجم: 28].

«هیچ علمی بدان ندارند فقط پیرامون از ظن و گمان می‌کنند و ظن و گمان برای احقاق حق سودی ندارد».

1. باید اثبات شود که همه‌ی امامان در حال رکوع زکات اموال خویش را پرداخت نموده‌اند و چنین چیزی منافی با عقل، ذوق و شریعت است. آیا شایسته است که انسانی فقط به خاطر این که در حال رکوع زکات داده مورد تعریف و تمجید قرار گیرد تا جایی که به عنوان امام تعیین گردد؟!

* مگر نه این که در نماز باید به خود نماز توجه کامل داشت و به آن پرداخت نه به کاری دیگر؟!.
* مگر نه این که سوال‌کردن در مساجد کار ناشایسته و باعث تشویش نمازگزاران می‌شود؟!.
* و آیا مسجد النبی جایی برای گدایی و تکدی‌گری بوده، آن هم هنگام ادای نماز؟!.

مگر بر این شخص متکدی نماز فرض نبود؟ چرا در نماز جماعت شرکت نکرد؟!

ضمنا با توجه به این که علی شیفته‌ی عبادت بوده قطعاً در اصف اول نماز حضور داشته است، آنگاه چگونه شخص متکدی خود را از میان ده‌ها صف به ایشان رسانیده؟!.

مگر نه این که تکدی‌گری در مساجد شرعا ممنوع است، پس چگونه حین ادای نماز جایز می‌باشد، یا این که شخص متکدی غیر مسلمان بوده پس آیا دادن زکات به غیر مسلمان جایز است؟!.

اگر بگویند: مراد از زکات در اینجا صدقه غیر فرضی است؟ خواهیم گفت: آیا این سخن قطعی است یا ظنی؟ قطعی که نمی‌تواند باشد چرا که هرجا در قرآن زکات در کنار و نماز بیان شده مراد از آن زکات فرض بوده است. به ویژه که با کلمه‌ی «ایتاء» پرداخت‌کردن آمده است. همانگونه که نماز در اینجا به معنی نماز فرض است نه نفل.

و اگر گفته شود که احتمال مرادگرفتن صدقه نقلی وجود دارد خواهیم گفت که ظن و احتمال در اثبات اصول دین فاقد اعتبار است.

علاوه بر این، در زمان حاضر به هر مسجدی که بروید آیا متکدیان داخل مسجد تکدی‌گری می‌کنند یا بیرون مسجد؟ و اصلاً چرا باید انسان فقیر به فقیر دیگری مراجعه نماید، آیا چشم به مال او دوخته بود؟ او که مالی در بساط نداشت. به خاطر علم و دانشش؟ مرد فقیر و متکدی دنبال مال می‌گردد و اگر دنبال علم و دانش و سوال دینی بود، رسول خدا در آنجا حضور داشت و نیازی به مراجعه نزد علی نبود.

1. هر یک از موانع یادشده شرطی است که باید با سایر شرایط جمع بشود تا استفاده از آیه را برای اثبات امامت مهیا سازد و اگر یکی از آن‌ها محق نشود، بقیه نیز محقق نخواهند شد. آن هم به صورت قطعی محقق شوند نه ظنی چرا که قضیه مربوط به اصلی از اصول دین است که برای اثبات آن نیاز به دلیل قطعی است نه ظنی. پس خلاصه بحث از این قرار است:
2. باید قطعاً اثبات شود که معنی کلمه‌ی «ولیکم» «امامکم» است و مراد از آن معنی اصطلاحی است نه لغوی. در حالی که چنین قطعیتی در این باره وجود ندارد!.
3. به طور قطع ثابت شود که مراد از صیفه جمع «آمنوا» در آیه، مفرد است نه جمع. در حالی که چنین چیزی محال است!.
4. به طور قطع ثابت شود که مراد از این شخص مفرد، علی است نه کسی دیگر. که چنین چیزی وجود ندارد!.
5. علاوه بر این‌ها به طور قطع ثابت شود که آیه بر یازده امام دیگر نیز دلالت می‌نماید. و این غیر ممکن است.
6. به طور قطع ثابت شود که حرف «واو» بیانگر معنی حال است و حرف عطف نیست.
7. به طور قطع ثابت شود که مراد از رکوع، رکوع نماز است نه معنی لغوی کلمه که بیانگر فروتنی و خشوع است. در حالی که چنین قطعیتی در این باره وجود ندارد.
8. باید ثابت نمود که علی هنگام نزول این ایه ثروتمند و مالک نصاب بوده و اثبات چنین امری محال است.
9. به طور قطع ثابت شود که علی در حال رکوع انگشتر خود را به سائل بخشیده است و چنین چیز به طور قطع ثابت نشده است.
10. اثبات این امر برای امامان بعدی که ثابت نشده است.
11. اثبات همه شروط قبلی باهم که این در محالات یادشده آخرین‌شان است!!! !!! !!!.

آری، اینگونه است وضعیت استدلال از آیه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ...﴾ در مورد امامت که با مجموعه‌ای از تارهای فرضیه و گمان، به استحکام تار عنکبوت تنیده شده است! و مساله‌ای که برپایه چنین استدلالی شکل بگیرد به عنوان یک فرع فقهی پذیرفته نمی‌شود، تا چه رسد که به یکی از اصول اعتقادی. تبدیل شود که به خاطر آن مردم، تکفیر شوند و جان و مالشان مباح گردد؟!! «إن هذا لشيء عجاب» «واقعا که چنین چیزی شگفت‌انگیز است».

شما می‌گوئید یا این که الله گفته است؟

در پایان سوال آخر را از علما و اندشیمندان و بزرگان شیعه می‌پرسیم:

آیا الله دستور داده به امامت دوازده امام معصوم ایمان بیاورید یا این که شما دستور داده‌اید؟

اگر الله در قیامت به رسول اکرم یا به علی بگوید: «أأنت قلت للناس اتخذوا عليا وأحد عشر من ذريته أئمة من دون الناس». «آیا شما به مردم گفته‌اید که فقط علی و یازده نفر دیگر از فرزندانش را امام خود قرار دهید» به نظر شما آن‌ها چه پاسخی خواهند داشت؟

آیا یکی از آن‌ها جرأت خواهد نمود که بگوید: پروردگارا! شما فرمودید: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ...﴾ و آن‌ها علی و فرزندان یازده‌گانه‌اش هستند؟!

و احیاناً اگر خداوند بگوید من چنین چیزی نگفته‌ام آنگاه جواب آن‌ها چه خواهد بود؟

﴿رَبَّنَآ إِنَّكَ جَامِعُ ٱلنَّاسِ لِيَوۡمٖ لَّا رَيۡبَ فِيهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُخۡلِفُ ٱلۡمِيعَادَ٩﴾ [آل‌عمران:9].

«پروردگارا! دل‌های ما را پس از آن که هدایتمان نموده‌ای گمراه نگردان و از جانب خود به ما رحمتی ببخش که تو بسیار بخشنده‌ای پروردگارا تو مردم را در روزی که هیچ تردیدی در مورد آن وجود ندارد گرد خواهی آورد، البته به هیچ وجه خلف وعده نخواهد کرد».

والسلام

1. - در این باره به کتاب «الحجج الدامغات لنقض کتاب المراجعات» ابومریم اعظمی مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-1)